

ایران و جنگ جهانی دوم (1)

مریم تاج عینی

انفعال حکومت رضاشاه در قبال جنگ جهانی دوم و ورود سهل متفقین به کشور، از فقدان حمایت مردمی و انسجام لازم در ساختار قدرت سیاسی پهلوی اول حکایت می‌کند. در این مقاله، فرایند وقوع جنگ جهانی دوم و موضع گیریهای ایران در قبال آن مرور شده است.

با شروع جنگ جهانی دوم در سال 1318.ش/1939.م، اوضاع جهان دگرگونه شد و اغلب کشورهای جهان به حمایت از متفقین یا متحدین مجبور گردیدند، در این میان کشور ایران، با وجودی که از همان ابتدا سیاست بی طرفی اتخاذ نمود، به واسطه سیاستهای رضاشاه (1304-1320.ش)، مبنی بر طرفداری از آلمان هیتلری و نیز به دلیل موقعیت استراتژیک، مورد توجه دول متفق قرار گرفت. از این رو، با حمله متفقین در سوم شهریور 1320.ش، ایران عملاً به صحنه منازعه میان دول متخاصم تبدیل گردید. تأثیرات منفی این حمله با ناکارآمدی ارتش 127 هزار نفری رضاشاه، چنان جوّ سرخوردگی و یأسی در جامعه ایران، به ویژه در میان نظامیان جوان، به وجود آورد که اغلب ایشان با استفاده از فضای باز سیاسی ناشی از ورود متفقین و سقوط دیکتاتور (رضاشاه)، جذب گروهها و دستجات مختلف گردیدند. از این رو، در میان نظامیان سه گرایش متفاوت ناسیونالیسم، سلطنت طلب و چپ گرا، به وجود آمد؛ در این مقاله سعی بر آن است ضمن تشریح اوضاع منتهی به جنگ جهانی دوم و موضع گیری ایران در قبال آن، به نحوه مواجهه نیروهای نظامی با این مساله پرداخته و چگونگی جذب ایشان در سه گروه فوق بررسی گردد.

زمینه های آغاز جنگ جهانی دوم

یگانه پیروز جنگ جهانی اول، دولت بریتانیا بود. در این زمان، روسیه درگیر انقلاب بلشویکی بود، عثمانی در بحران تجزیه قلمرواش به سر می برد و آلمان نیز سقوط رایش دوم را شاهد بود. ظهور جمهوری وایمار در آلمان و فشار دول پیروز جنگ نوعی حس سرخوردگی و خشم را در میان آلمانها به وجود آورده بود. بحران اقتصادی 1929.م، بر شدت ضعف جناح میانه رو و قدرت گیری تندروهای ناسیونال - سوسیالیست به رهبری هیتلر افزود؛ به طوری که هیتلر توانست با تصویب رایشتاگ، در سال 1933.م، قانون اساسی جمهوری وایمار را ملغی و دیکتاتوری خود را به مدت چهار سال در آلمان برقرار سازد. با قدرت گیری هیتلر، سرکوب مخالفان و میلیتاریزه کردن آلمان، که بر بستر خواست توده ها نضج می گرفت، در دستور کار قرار گرفت. [1] قدرت روزافزون نیروهای نظامی آلمان با نوعی حمایت ضمنی جهان سرمایه داری همراه بود، زیرا آنان در تحلیلهای خود بر این باور بودند که نیروی نظامی قدرتمند نوظهور فاشیسم در آلمان، سرانجام کمونیسم را به ورطه نابودی می کشاند.

بدین ترتیب کشمکشهای جهان اردوگاهی موجبات به وجود آمدن دوران صلح نیمه مسلح (1936-1938.م) را فراهم آورد. [2] سال 1938.م را سال پایان دوران صلح نیمه مسلح دانسته اند، زیرا در اروپا نیز میان کشورهای سرمایه داری شکاف عمیقی به وجود آمد و این حکومتها به دو بخش دیکتاتورهای فاشیست و کشورهای لیبرال تقسیم شدند. [3]

حادثه آنشلوس (لفظ آلمانی به معنای الحاق: Anschluss) یا الحاق اتریش سرآغاز کشورگشایی های آلمان فاشیست گردید. [4] به دنبال الحاق اتریش به آلمان، هیتلر واکذاری فوری مناطق آلمانی زبان چک اسلواکی را تقاضا نمود و تهدید کرد در صورت رد تقاضایش، به جنگ اقدام خواهد کرد. نوئل چمبرلین، نخست وزیر انگلستان، به واسطه سیاست محافظه کارانه خود مصمم شد، حتی به قیمت تسلیم چک اسلواکی به آلمان، مانع از وقوع جنگ گردد و سرانجام در بیست و نهم سپتامبر 1938.م، کنفرانسی با شرکت چهار رهبر آلمان (هیتلر)، ایتالیا (موسولینی)، انگلیس (چمبرلین)، و فرانسه (ادوارد دالایه)، در مونیخ تشکیل شد و جزئیات تجزیه چک اسلواکی معین گردید. بدین سان آلمان در اکتبر 1938.م، مناطق آلمانی زبان چک را تصرف کرد. [5] به رغم اغماضهای بیش از حد چمبرلین در برابر توسعه طلبی های هیتلر و پیمان محرمانه عدم تعرض میان روسیه و آلمان در بیست و سوم اوت 1939.م، [6] هیتلر در اول سپتامبر 1939.م به لهستان لشکر کشید و متعاقب آن به انگلستان و فرانسه نیز اعلان جنگ کرد. حمله آلمان به لهستان، انگلیس و فرانسه را در موقعیت دشواری قرار داد، زیرا آنها متعهد شده بودند که متفق خاوری شان (لهستان) را در صورت حمله آلمان یاری نمایند. [7]

بدین ترتیب جنگ جهانی دوم در اول سپتامبر 1939.م میان آلمان و ایتالیا، از یک سو، و فرانسه و انگلستان، از سوی دیگر، آغاز شد و سایر کشورهای اروپایی نیز، به استثنای سوئد، اسپانیا، پرتغال و ترکیه، یکی پس از دیگری وارد جنگ شدند. سرانجام با حمله هیتلر به روسیه و نقض پیمان عدم تعرض در ژوئن 1941.م، روسیه نیز، با زیرپا نهادن آرمان سوسیالیسم، به فرانسه و انگلستان پیوست. [8]

مواضع ایران در قبال جنگ جهانی دوم

یک روز پس از شروع جنگ جهانی دوم (چهارم سپتامبر 1939 م/ 1318 ش) محمود جم، نخست وزیر ایران، طی اطلاعیه ای اعلام کرد: «در این موقع که متأسفانه نایره جنگ در اروپا مشتعل گردیده است، دولت شاهنشاهی ایران به موجب این بیانیه تصمیم خود را به اطلاع عموم می رساند که در این کارزار بی طرف مانده و بی طرفی خود را محفوظ خواهد داشت.» [9] زیرا به اعتقاد رضاشاه «ایران نه بدان اندازه قدرتمند بود که بتواند در جنگ شرکت کند و نه تا آن حد ضعیف بود که اجازه دهد حقوقش پایمال گردد.» از این رو «یک سیاست بی طرفی برای ایران ضرورت داشت و برای قدرتهای متحارب نیز ارزشمند بود.» [10]

متعاقب بیانیه محمود جم، علی اصغر حکمت، وزیر کشور، نیز به اتباع بیگانه آگاهی داد که از ابراز هرگونه احساساتی که منافی بی طرفی کشور ایران باشد جداً خودداری نمایند. [11] خبرگزاری پاریس نیز در دوازدهم شهریور 1318 ش خبر بی طرفی ایران را مخابره کرد. [12] همچنین مظفر علم، وزیر امور خارجه، در سیزدهم شهریور مراتب بی طرفی ایران را به اطلاع سفارت خانه های مستقر در تهران رسانید. جالب اینجاست که آلمان و انگلستان هر دو از این موضع استقبال کردند؛ زیرا انگلستان به دلیل درگیری اش در منطقه دیگر توانایی برقراری امنیت را در این منطقه نداشت. استدلال وزارت امور خارجه آلمان نیز از بی طرفی ایران چنین بود: «باتوجه به پیوند نزدیک ترکیه با انگلستان و فرانسه چنین به نظر می آید که آنچه از لحاظ سیاسی اهمیت ویژه ای یافته، آن است که فعلاً به تقویت ایران در بی طرفی کاملش ادامه داده شود.» [13]

اما آنچه نگرانی ایران را سبب شده بود انعقاد پیمان عدم تعرض میان شوروی و آلمان در بیست و سوم اوت 1939 م بود که طی آن هیتلر و استالین بر سر تقسیم اراضی لهستان و کشورهای بالتیک به توافق رسیده بودند [14] و ایران پیش بینی می کرد که شاید شوروی طی یک تفاهم محرمانه با آلمان درصدد برآید موقعیت مسلط خود را بر ولایات شمالی ایران احیا کند. [15] به همین جهت رضاشاه بر آن شد به منظور کسب حمایت نظامی و اقتصادی به انگلستان روی آورد. [16] از دهه 1310 به بعد، مبنای مبادلات سیاسی - اقتصادی ایران بر کشور آلمان استوار گردیده بود و با ظهور هیتلر، رهبر حزب ناسیونالیست در ژوئیه 1933 م/ 1311 ش، روابط میان دو کشور وارد مرحله جدیدتری گردید. آلمانی ها تبلیغات وسیعی در مورد اشتراک نژاد آریایی دو ملت ایران و آلمان و مشابهت هدفهای ملی دو کشور در مبارزه با کمونیسم و امپریالیسم آغاز کرده، محبوبیت بسیاری در میان ایرانیان به دست آورده بودند. [17] اما با پیمان عدم تعرض میان آلمان و شوروی (1318 ش/ 1939 م)، آلمانیها، به پیروی از خط مشی هیتلر، در جهت کاهش نفوذ انگلستان و افزایش نفوذ شوروی در ایران تلاش کردند و حتی نفوذ خود را در ایران در درجه دوم اهمیت قرار دادند؛ هدف هیتلر از این کار این بود که استالین را از توجه به اروپای شرقی منحرف سازد. [18]

در آن هنگام، در نظر انگلستان، جلوگیری از نفوذ کمونیسم شوروی و حفظ لوله های نفتی جنوب به مراتب از خطر فاشیسم آلمان مهم تر بود، اما در عین حال انگلستان با هرگونه اعتماد به ارتش ایران یا هماهنگی برنامه با آن موافق نبود؛ چراکه کمیته سرفرماندهی انگلستان معتقد بود اتحاد با ایران بهای گزافی به همراه خواهد داشت؛ چون رضاشاه حمایت انگلستان را برای دفاع از نواحی شمال ایران در برابر تهاجم روسها خواستار بود، درحالی که برای انگلستان فقط دفاع از مناطق استراتژیک جنوبی، به ویژه حوزه های نفتی، اهمیت داشت. [19]

البته سرریدر بولارد، سفیرکبیر انگلستان در ایران، در طی جنگ جهانی دوم از گسترش نفوذ خانه های قهوه ای، که در ظاهر محل تجمع خانواده های آلمانی، ولی در اصل، مرکز فعالیت جاسوسی آنان بود، به شدت ناخرسند بود. [20] کودتای رشیدی عالی گیلانی ژرمنوفیل علیه نوری سعید، نخست وزیر انگلوفیل، در آوریل 1941 م/ فروردین 1320 ش، نیز بر این ناخرسندی افزود؛ اگرچه نگلیسی ها توانستند مجدداً نوری سعید را در خرداد 1320 ش به قدرت برسانند، هنوز دغدغه خاطر انگلیسی ها درخصوص میزان نفوذ ستون پنجم آلمان در ایران وجود داشت. [21]

سرانجام حمله ناگهانی آلمان به شوروی، در بیست و دوم ژوئن 1941 م/ اول تیر 1320 ش، تمام معادلات را به هم ریخت و شوروی، که تا آن روز در صف متحدین قرار داشت، به اردوگاه متفقین پیوست. هدف آلمانها خرد کردن نیروهای دفاعی شوروی، تصرف مسکو، لنینگراد و کیف، و رسیدن به چاههای نفت قفقاز بود. آنها قصد داشتند پس از آنکه ارتش آفریقای شان - که به دروازه های مصر رسیده بود - دفاع انگلیسی ها را در هم شکست، با ارتش اعزامی به شوروی، در ایران تلاقی کنند و توأمآ به هندوستان حمله نمایند و با تصرف ذخایر نفت خاورمیانه و منابع حیاتی هند، امپراتوری انگلیس را به زانو درآورند. [22]

در این هنگام، روسها در مقابل حملات برق آسای ارتش آلمان، به اسلحه، مهمات و دارو احتیاج مبرمی داشتند و انگلیسی ها نیز می خواستند، به هر قیمتی شده، خطوط ارتباطی بین خلیج فارس و سرحد شوروی را حفظ کنند تا بدین وسیله هم مهمات و وسایل جنگی مورد نیاز شوروی هلا به جبهه آنها برسانند و هم اگر احتمالاً روسها شکست خوردند، بتوانند راساً از چاههای نفت خاورمیانه و خطوط ارتباطی هند، دفاع کنند. [23] بدین ترتیب شوروی و انگلیس بر ضد دشمن مشترک در دوازدهم ژوئیه 1941 م/ 1320 ش معاهده ای بستند که طی آن دو دولت متعهد شده بودند: اولاً برای متارکه جنگ با آلمان، بدون رضایت طرف دیگر هیچ گونه

ذاکرات جداگانه اي ننماینند، ثانیاً هرگونه کمک نظامي را در جنگ با دشمن مشترک، به یکدیگر برسانند. در این زمان مساله رساندن اسلحه و مهمات به جبهه روسیه مطرح شد و انگلیسی ها راه ایران را پیشنهاد کردند که مطمئن ترین و کوتاه ترین راه بود و راه آهن آن از خلیج فارس به بحر خزر بهترین وسیله نقلیه به شمار می رفت. روسها ابتدا در مورد حمله به ایران، به جهت اینکه این کشور دارای ارتش مدرن و مجهزی بود، تردید کردند، اما انگلیسی ها به آنان اطمینان دادند که در ظرف چند روز، به از بین بردن مقاومت ارتش ایران و اشغال کشور موفق خواهند شد و به این ترتیب در هفدهم ژوئیه 1941 م/ 1320.ش در مورد حمله به ایران میان نمایندگان دو کشور توافق به وجود آمد. [24] بنابراین هدفهای استراتژیک متفقین در ایران عبارت بود از:

1- دستیابی به راههای ارتباطی کشور و برقراری رابطه با بحر خزر برای رساندن کمکهای نظامی به دولت شوروی؛

2- تصرف چاههای نفت جنوب به منظور محافظت از آنها و جلوگیری از انهدام و خرابکاری عمال نازی، عشایر جنوب و دولت ایران (در تمام مدت جنگ، نفت ایران احتیاجات نظامی متفقین را برآورده می کرد، به خصوص پس از ورود ژاپن به جنگ، معادن نفت ایران تنها منبعی بود که نفت مورد احتیاج را تامین می ساخت)؛

3- اخراج کارشناسان و عمال آلمانی از ایران به منظور جلوگیری از خرابکاری در راههای ارتباطی و چاههای نفت و نیز اقدام به کودتا با استفاده از ایرانیان طرفدار آلمان نازی و تشکیل گروههای ویژه فاشیستی از آلمانیهای ساکن ایران؛

4- عملیات جنگی نیروهای انگلیسی از طریق ایران در صورت رسیدن ارتش آلمان به سرحدات ایران. [25]

رضاشاه در این هنگام با اتکا به ارتش 127 هزار نفری، اعلام بی طرفی ایران و برکناری دکتر متین دفتری در ژوئیه 1940 م/ 1319.ش و گماردن رجب علی منصور، که به محافظه کاری شهرت داشت، امیدوار بود که دو دولت همسایه، در امور دولت بی طرف ایران مداخله نکنند. اما در این زمان یگانه دستاویز انگلیسیها برای حمله به ایران کماکان حضور ستون پنجم آلمان در این کشور بود؛ بولارد در چهارم ژوئن 1941 م/ چهاردهم خرداد 1320.ش از دولت منصور خواست فعالیتهای پنهانی عوامل آلمان را در ایران متوقف نماید. وی در اول ژوئیه 1941/دهم تیر 1320 در دیداری با منصور از او خواست به فوریت به اخراج چهارپنجم آلمانی های شاغل در ایران اقدام نماید. [26]

اما دولت ایران جواب داد که کارشناسان آلمانی برای خدمات و صنایع ایران ضروری هستند و دولت ایران به سرعت نمی تواند جانشینی برایشان پیدا کند، از طرفی تعداد آنها چندان زیاد نیست و دولت ایران بر آنها نظارت می کند، اما متفقین که قبلاً در مورد حمله به ایران به توافق رسیده بودند، مشغول تدارکات نظامی گردیدند.

در ششم اوت 1941 م/ بیست و پنجم خرداد 1320.ش، سفارت انگلستان، طی یادداشتی ده ماده ای خطاب به دولت ایران، مجدداً در مورد حضور و فعالیت آلمانیها در ایران هشدار داد [27] و به تبع آن شوروی نیز در همین روز تذکریه ای مبنی بر کاستن تعداد آلمانیها در ایران و کوتاه کردن دست آنها از امور، برای دولت ایران فرستاد. [28] در واقع دو دولت با این یادداشتها به ایران اولتیماتوم داده بودند، اما در همان روز یادداشت سومی از دولت آلمان به دست رضاشاه رسید که حاوی پیام هیتلر به رضاشاه بود. پیشوای آلمان در پیام خود از مقاومت ایران در برابر فشار متفقین و پیروی از سیاست بی طرفی اظهار خوشوقتی نموده، و اظهار کرده بود که به عقیده او این دوره فشار، طولانی نخواهد بود، چراکه نیروهای آلمان در خاک اوکراین پیشروی نموده و به نواحی شمال جزیره کریمه رسیده اند و قصد دارند تا پاییز، قسمت‌های دیگری از خاک روسیه را اشغال کنند و آخرین مقاومت روسها را نیز درهم شکنند، در ضمن اطمینان داده بود که تلاشهای انگلیس برای ایجاد خط دفاعی در قفقاز به لحاظ تفوق نیروهای آلمان محکوم به شکست است و دولت آلمان امیدوار است تا سپری شدن این دوره کوتاه، دولت ایران با تمام قوا در مقابل فشار متفقین مقاومت نماید. [29]

در این وضعیت رضاشاه، که در وضعیت بسیار دشواری قرار گرفته بود و از همه سو تحت فشار قرار داشت، تنها راه چاره را سیاست دفع الوقت و حفظ وضع موجود دانست تا به مرور زمان نتیجه جنگ روشن شود و او بتواند تکلیف خود را با دول متخاصم روشن نماید. به همین جهت در پاسخ دومین یادداشت متفقین، او بار دیگر اعلام نمود که تعداد کارشناسان آلمانی در ایران فقط ششصدونود نفر به علاوه خانواده هایشان می باشد که همگی با نظارت دولت ایران مشغول ادای وظیفه اند، در صورتی که دولت ایران آنها را اخراج نماید، ممکن است دولت آلمان این عمل را تخلف از سیاست بی طرفی ایران تلقی نماید. به همین جهت، از پذیرفتن تقاضای متفقین معذور است. در این هنگام رادیو و جراید انگلستان و شوروی، و متفقین آنها به تبلیغاتی شدید درباره فعالیت ستون پنجم و جاسوسان آلمانی در ایران و ورود احتمالی رضاشاه در جنگ به نفع آلمان دست زدند. از این رو، در سحرگاه روز بیست و پنجم اوت 1941 م/ سوم شهریور 1320 نیروهای شوروی و انگلستان از شمال و جنوب وارد خاک ایران شدند. در همان ساعات اولیه حمله نیروهای انگلستان و شوروی به ایران، اسیمرنف، وزیرمختار شوروی، و سرریدر بولارد، وزیرمختار انگلیس، منصور، نخست وزیر ایران، را از قضیه حمله مطلع نمودند و طی دو اعلامیه دلایل حمله خود را بیان کردند. [30]

بحث حقوقی در مورد حمله دو دولت انگلستان و شوروی به ایران کمتر به صورت بی طرفانه تحلیل و بررسی شده است، زیرا اکثر مورخان و محققان، تحت تأثیر ناسیونالیسم، تجاوز هر دو کشور را غیرقانونی تلقی نموده اند، درحالی که حمله شوروی براساس فصل 6 عهدنامه مودت (1921 م/1306 ش) در مقایسه با حمله انگلستان چندان غیرقانونی نیز نبوده است. این فصل عهدنامه چنین متذکر می شود: «اگر دولت ثالثی بخواهد به واسطه مداخلات نظامی، پلنیک غاصبانه را در ایران مجری، و یا خاک ایران را مرکز عملیات نظامی ضد روسیه قرار بدهد... در صورتی که دولت روسیه قبلاً به دولت ایران اخطار نماید و دولت ایران در رفع مخاطره مزبور مقتدر نباشد، آن وقت دولت روسیه حق خواهد داشت که قشون خود را به خاک ایران وارد نموده، برای دفاع از خود اقدامات نظامی به عمل آورد.» [31] به هر روی رضاشاه، که پس از ورود متفقین غافلگیر شده بود، از سفرای ایران در لندن، مسکو و واشنگتن خواست از دولتهای یادشده تقاضا کند عملیات نظامی را متوقف سازند و با او وارد مذاکره شوند، اما آنها نه تنها جوابی دادند، بلکه تلویحاً به سفرای ایران فهماندند که دیگر دیر شده است. رضاشاه به تصور اینکه متفقین حاضر نیستند با نخست وزیر او، علی منصور، صحبت کنند، خیلی سریع او را کنار گذاشت و مجدداً محمدعلی فروغی را، که بیشتر مورد قبول انگلیسی ها بود، به نخست وزیر برگزید. فروغی نیز سریعاً تشکیل کابینه داد و با نمایندگان شوروی و انگلستان وارد مذاکره شد. پس از این مذاکرات، در بیست و هشتم اوت 1941 م/ ششم شهریور 1320 ش رضاشاه به کلیه واحدهای ارتش دستوری مبنی بر ترک مقاومت داد و در هشتم شهریور (سی ام اوت) نمایندگان دول متفق تقاضاهای دول متبوع خود را به شرح ذیل به دولت فروغی اعلام نمودند:

1- اخراج کلیه اتباع آلمان به استثنای اعضای سفارت و چند نفر کارشناس آلمانی

2- تعهد در تسهیل حمل و نقل اسلحه و مهمات و ادوات جنگی از راه ایران به روسیه.

در مقابل، انگلیسی ها و شوروی ها متعهد شده بودند حق السهم ایران را از نفت جنوب، و عایدات ایران را از شیلات بپردازند و همچنین لوازم مورد احتیاج اقتصادی ایران را فراهم سازند و نیز جلوی پیشروی بیشتر نیروهای خود را بگیرند. [32] و به محض اینکه وضعیت نظامی اجازه دهد قشون خود را از خاک ایران خارج نمایند. [33]

اما هنوز دولت ایران جوابی به این تقاضاها نداده بود که سفرای دو دولت، به جای اخراج اتباع آلمانی، تحویل آنها را به متفقین خواستار شدند. رضاشاه حاضر نشد این تقاضا را عملی سازد، در نتیجه مذاکرات به طول انجامید. این در حالی بود که اروین اتل، وزیرمختار آلمان، از ایران مصرأ می خواست از قبول پیشنهادات دول متفق سرباز زند و آلمانیها را به قوای دشمن تحویل ندهد، در خلال همین ایام، ژنرال ویول نیز شخصاً به ایران آمد و با سفرای شوروی و انگلستان و فرماندهان نظامی متفقین مذاکره کرد. در نتیجه این مذاکره، متفقین در دهم سپتامبر 1941 م/ نوزدهم شهریور 1320 ش، به دولت ایران اولتیماتوم دادند که اگر ظرف چهل و هشت ساعت اتباع آلمانی را به نیروهای آنها تسلیم، و سفارت خانه های آلمان، ایتالیا، رومانی و مجارستان را تعطیل نکنند، پایتخت را اشغال خواهند کرد. چون رضاشاه باز هم جواب صریحی به اولتیماتوم متفقین نداد، در شانزدهم سپتامبر 1941 م/ بیست و پنجم شهریور 1320 ش، قوای شوروی و انگلستان از شمال و جنوب به سوی تهران حرکت کردند و رضاشاه طی اعلامیه ای [34] به نفع ولیعهدش محمدرضا از سلطنت کناره گرفت. [35]

وی پس از استعفا، از ترس انتقام، خود را به انگلیسی ها تسلیم نمود؛ چراکه اگر در ایران می ماند مانند سایر جنایتکاران آن دوران مورد استیضاح مجلس و محاکمه افکار عمومی و شاید هم مجازات شدید قرار می گرفت. [36] وی ابتدا نمی دانست او را به کجا می برند. [37] انگلیسی ها شایع نموده بودند که قرار است او را به هند ببرند، اما به دلیل برخی ملاحظات از این کار صرف نظر کردند. [38]

جواد صدر درخصوص استعفای رضاشاه و تبعید او می نویسد: «رضاشاه به خواست متفقین مجبور شده از سلطنت کناره گیری کند، ابتدا به اصفهان و بعد به جنوب و بندرعباس رفت و از آنجا او را با کشتی به سمت هندوستان بردند و بعد در دریا، همان کشتی مسیر خود را تغییر داد یا او را به کشتی دیگری منتقل کرده و به جزیره موریس بردند، تقریباً تکراری از نمایش دستگیری و بردن ناپلئون به جزیره سنت هلن بود و باز هم بازی حوادث!» [39]

پس از مدتی رضاشاه را از جزیره موریس به ژوهانسبورگ بردند که در چهارم دی 1323 در همان شهر درگذشت. [40] پس از کناره گیری رضاشاه از سلطنت، نیروهای متفقین تهران را اشغال، و کلیه تاسیسات نظامی و راه آهن را تصرف کردند و بلافاصله مقدمات حمل اسلحه و مهمات را از خلیج فارس به دریای خزر، از طریق راه آهن سراسری ایران، فراهم نمودند. اتباع آلمانی نیز به دست قوای متفقین افتادند و نیمی از آنان به بازداشتگاههای سیبری، و نیمی دیگر به استرالیا تبعید شدند. [41]

در این زمان با کناره گیری رضاشاه و تبعید وی، مساله جانشینی مطرح شد. ظاهراً انگلیسی ها درصدد بودند یک شاهزاده قاجار را به پادشاهی برسانند. [42] محسن فروغی از قول پدرش می نویسد: «متفقین سه پیشنهاد دادند:

1- فروغی رئیس جمهور شود؛

2- سلسله پهلوی مقرر، و مجدداً یکی از افراد جوان قاجار به سلطنت گمارده شود که کاندیدای سلطنت یکی از فرزندان محمدحسن میرزا، ولیعهد سابق، بود

3- فرزند ذکور رضاشاه، به نام غلامرضا، (مادرش ملکه توران از خاندان قاجاریه بود) که در این زمان هیجده سال داشت، به سلطنت برگزیده شود. [43]

سرانجام با کوشش های محمدعلی فروغی، نخست وزیر وقت، محمدرضاشاه به پادشاهی رسید و فروغی به عنوان اولین نخست وزیر دومین شاه دودمان پهلوی، محمدرضا را یاری داد. [44]

شهریور 1320 و انفعال حکومت رضاشاه

با ورود متفقین به ایران در سوم شهریور 1320 ش، و دستور رضاشاه مبنی بر ترک مقاومت در ششم شهریور، آن ارتشی که رضاشاه با آن همه دبدبه و کبکبه و صرف بودجه ها و هزینه های گزاف برای ضمانت سلطنت خود ساخته و یکی از ارکان سلطنتش را بر پایه آن قرار داده بود به یکباره فروریخت و نتوانست در برابر حمله متفقین، جز مقاومتی بسیار اندک، کاری انجام دهد؛ تنها مقاومتی که در این زمان انجام شد مقاومت نیروی دریایی نوپای ایران به فرماندهی دریادار بایندر بود، که توانست یک روز، مانع پیشروی قوای انگلیسی در جنوب ایران شود، اما در نهایت نیروهای انگلیسی مقاومت بایندر و ششصدوپنجاه نفر افسر و ملوان را درهم شکستند و همگی آنها در طی این زد و خورد کشته شدند. [45] و چنین بود که از آن ارتش 127 هزار نفری فقط 650 نفر مردانه ایستادند و کشته شدند. در واقع بنیان این ارتش به ظاهر منسجم، مدتها پیش، دستخوش ویرانی گشته بود و به همین دلیل با اولین لرزش، فرماندهان لشکر رضائیه و خراسان، مانند فرمانده کل قوای شان، فرار را بر قرار ترجیح دادند و از ترکیه و بندرعباس سر درآوردند. [46]

یکی از نقاط ضعف رژیم های اقتدارگرا فقدان نقد و آسیب شناسی است؛ چنان که حاضر نیستند ضعفهای خود را بپذیرند، و درصدد برمی آیند نقابیشان را به عناوین مختلف، با دستاویز قرار دادن چیزهایی که وجود خارجی ندارند، بپوشانند؛ چنان که رضاشاه نیز در سوم شهریور 1320 گفت: «اگر من صد بمباردیه داشتم، خودم می دانستم چطور به تعرض روسها و انگلیسی ها جواب بدهم.» [47] و در چهارم شهریور اظهار کرد: «سربازهای ما بسیار خوب هستند و خوب می جنگند، ولی با گوشت بدن جلو تانک و هواپیما چطور می تواند طاقت بیاورد.» [48] این در حالی بود که وی در اوایل مرداد 1320 در مانوری که در تپه های ازگل ترتیب داده شده بود تحت تاثیر مهملات فرماندهان چاپلوس و فرصت طلب، که لشکر سلم و تور را به مبارزه می طلبیدند، گفته بود: «قشون من عالی ترین قشونی است که امروز در دنیا وجود دارد.» [49]

ادامه دارد...

منبع :

نشریه زمانه شماره